

رنالیسم درونی

علیرضا قائمی نیا*

اشاره

یکی از دیدگاه‌های مهم که در فلسفه علم به‌طور خاص، و معرفت‌شناسی به‌طور عام مورد بحث قرار گرفته است؛ دیدگاهی است که پاتنم در دوره‌ای خاص به‌شدت از آن دفاع کرده و آن را «رنالیسم درونی» نامیده است. براساس این نوع رنالیسم، واقعیت‌ها درون نظریه‌های معنا پیدا می‌کنند. پاتنم این دیدگاه را در مقابل رنالیسم متافیزیکی قرار می‌دهد که برطبق آن، جهان خارج کاملاً مستقل از نظریه‌های ما وجود دارد و صدق، رابطه‌ای میان زبان و جهان خارج است. همچنین، برطبق این نوع رنالیسم، دانشمند می‌تواند یک نظریه کاملاً راست درباره این جهان به‌دست آورد. نگارنده دلایل متفاوت پاتنم را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: رنالیسم، رنالیسم متافیزیکی، رنالیسم درونی، استدلال مدل -

نظری، مغز در خمیره

از نظر تاریخی، هیلاری پاتنم (Hilary Putnam) دو دیدگاه متفاوت داشته است؛ و همین امر موجب شده که از دو پاتنم سخن به میان بیاید. پاتنم نخست، پاتنم پیش از تالیف کتاب «معنا و علوم اخلاقی» است که به‌گونه‌ای رنالیسم متافیزیکی اعتقاد دارد. اما پاتنم دوم رنالیسم متافیزیکی را

*. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

به دلیل نامنسجم بودن ردّ می‌کند. برداشت پاتنم از رئالیسم متافیزیکی تا حدی با برداشت‌های دیگر فلاسفه متفاوت است. به اعتقاد پاتنم، این نوع رئالیسم چهار ادعا دربردارد.

۱. اصل هستی‌شناختی عامّ (general ontological thesis): جهان از مجموعه‌اشیای ثابت مستقل از ذهن تشکیل می‌شود.

۲. اصل مطابقت (correspondence): صدق رابطه‌ای میان زبان و اشیا در جهان است.

۳. اصل صدق یک نظریه (one true theory thesis): تنها و دقیقاً یک نظریه (یا توصیف) کامل راست از جهان وجود دارد.

۴. اصل غیر معرفتی (non-epistemic): صدق، یک ویژگی بنیادی غیر معرفتی است.

بارکلی در تاریخ فلسفه نماینده/ایدئالیسم بوده است که برطبق آن، تمام اشیا موجود یا ذهنی‌اند و یا کاملاً وابسته به ذهن‌اند. امروزه، به‌جای ایدئالیسم بارکلی، نارئالیسم (irrealism) گودمن (Goodman) جایگزین شده است. ناواقع‌گرایی گودمن، ایدئالیسم با چهره‌بشری است. گفتیم پاتنم در دوره‌ای رئالیسم علمی را طرح کرد، اما در دوره‌ای دیگر از گونه‌ای آنتی‌رئالیسم جانبداری کرد. ایان هاکنیک (Ian Hacking) برای نشان دادن تغییر دیدگاه پاتنم از تمثیل «جنگ» استفاده می‌کند. به اعتقاد او، سه نوع جنگ را در معرفت‌شناسی شاهد بوده‌ایم:

۱. جنگ استعماری (colonial war): رئالیسم علمی در علم با آنتی‌رئالیسم مخالفت می‌ورزد. این نزاع جنگی استعماری است. رئالیست علمی قایل است که اشیا و هویات نظری مانند اشیا و هویات غیرنظری وجود دارند. آنتی‌رئالیست این دیدگاه را نمی‌پذیرد. در سنت پوزیتیویستی، از کنت تا فراسن، اشیا نظری ساخت‌های عقلی برای پیش‌بینی علمی‌اند و واقعیتی غیر از این ندارند. این جنگ، جنگی استعماری است؛ چراکه هر طرف این جنگ تلاش می‌کند که قلمروهای جدیدی را به استعمار خود دریاورد. (Hacking, 1983: 95)

۲. جنگ مدنی (civil war): این جنگ در تاریخ فلسفه میان بارکلی و لاک رخ داده است. لاک رئالیست بود و می‌گفت که بسیاری از اشیا مستقل از اذهان ما وجود دارند، اما بارکلی ایدئالیست بود و همه اشیا را ذهنی می‌دانست. این جنگ از این جهت مدنی بود که در زمینه مشترک و آشنای تجربه روزمره ادامه می‌یافت. (Ibid: 96)

۳. جنگ کامل (total war): این جنگی است که در عصر حاضر درگرفته است و شروع آن از کانت است. کانت این پیش‌فرض جنگ مدنی را ردّ می‌کند که حوادث مادی به‌اندازه حوادث

ذهنی یقینی‌اند. به نظر کانت، میان این دو دسته از حوادث تفاوت وجود دارد. حوادث مادی در زمان و مکان رخ می‌دهند و «بیرونی»‌اند، اما حوادث ذهنی در زمان رخ می‌دهند نه در مکان و «درونی»‌اند. (Ibid)

پاتنم زمانی در جنگ استعماری از رنالیسم علمی دفاع کرد، اما اکنون، در دوره جنگ کامل از دیدگاهی مشابه دیدگاه کانت جانبداری می‌کند.

دیدگاه کانت

پاتنم در دیدگاهش اهمیت فراوانی برای کانت قایل می‌شود. به نظر او، کانت، نخستین فیلسوفی است که در متافیزیک دیدگاهی را مطرح کرده که خود او طرفدارش است. هرچند که کانت به این نکته تصریح نکرده است، اما می‌توانیم دیدگاه کانت را به نحو احسن بدین نحو تعبیر کنیم که او می‌خواهد برای نخستین بار، دیدگاهی را که پاتنم «درون‌گرا» یا «رنالیست درونی» (internal realist) می‌نامد، مطرح کند. (Putnam, 1990: xix)

کانت نخستین فیلسوف در تاریخ فلسفه است که تلاش کرده است تا مفهوم معرفت عینی (objective) را به نحوی روشن سازد که مستلزم انسجام مفهوم «تصور مطلق» (absolte conception) از جهان نباشد. مراد از تصور مطلق این است که جهان پیش از ما، فی‌نفسه؛ یعنی مستقل از تصورات و مفاهیم بشری وجود دارد. کانت معرفت عینی را با کنار نهادن «تصور مطلق» از جهان سروسامان می‌دهد. پیدا است که دو خطر نسبیت‌گرایی و مطلق‌گرایی متافیزیکی حذف این تصور نسبت به جهان را تهدید می‌کند. نسبیت‌گرایی منکر امکان معرفت عینی است و مطلق‌گرایی متافیزیکی را هم که تصور مطلق از جهان را پیش می‌کشد نمی‌تواند به نحو منسجم فهمید. کانت تلاش می‌کند تا مفهوم معرفت عینی را به نحوی تبیین کند که از نسبیت‌گرایی و مطلق‌گرایی متافیزیکی بگریزد.

ایضاح رنالیسم درونی

از مطالب گذشته ادعای رنالیسم درونی روشن می‌شود. این دیدگاه، این ادعای رنالیست متافیزیکی را که «جهان با مجموعه‌ای از اشیای مستقل از ذهن برابر است» رد می‌کند. بنابه رنالیسم متافیزیکی، استقلال اشیای از ذهن جز بدین معنا نیست که وجود آنها از نظریه‌پردازی‌ها و مفهوم‌سازی‌های ما

مستقل اند و سرشت این اشیا صرفاً با مقولات هستی‌شناختی مستقل از نظریات تعیین می‌شود. نظریات و مفاهیم ما، واقعیات را نمی‌سازند، و واقعیات تابع آنها نیستند، بلکه نظریات ما تابع واقعیات اند.

توجه به دو نکته در مورد رئالیسم درونی ضروری است:

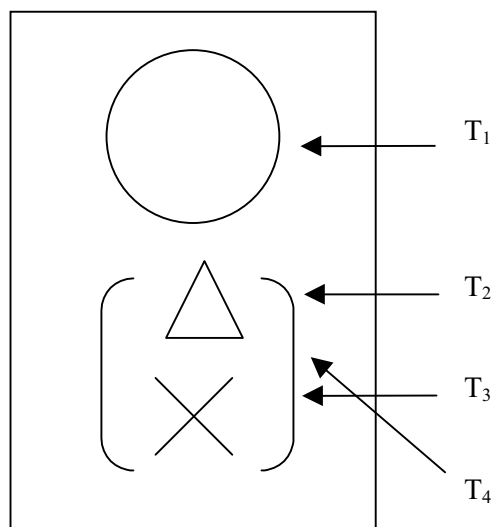
۱. این دیدگاه، دیدگاهی ضد/ایدئالیستی (anti-idealistic) است؛ بدین معنا که می‌پذیرد وجود اشیا در جهان کاملاً به مفهوم‌سازی‌های ما وابسته نیست، و حتی اگر واژه‌هایی و مفاهیمی در کار نبودند باز جهان وجود داشت. به همین دلیل، پاتنم این دیدگاه را گونه‌ای رئالیسم به حساب می‌آورد.

۲. این دیدگاه، دیدگاهی اسم‌گرا (nominalistic) است؛ بدین معنا که وجود اشیا با هویت یکسان را نفی می‌کند؛ چراکه ما، مطابق این دیدگاه، اشیا را برطبق مقولات هستی‌شناختی دسته‌بندی می‌کنیم که به مفهوم‌سازی‌های ما وابسته‌اند. به عبارت دیگر، این مقولات از مفهوم‌سازی‌های ما به دست می‌آیند و عینیت ندارند.

گاردینر به این نکته اشاره می‌کند که این نوع اسم‌گرایی به ایدئالیسم می‌انجامد. به تعبیر کواین هیچ هویتی بدون اینهمانی در کار نیست (no entity without identity). ما شرایط اینهمانی برای اشیا را تعیین می‌کنیم بدین معنا که مقولات هستی‌شناختی ما را به همان نحوی که مفهوم‌سازی می‌کنیم بر اشیا تحمیل می‌کنیم. در نهایت، سخن پاتنم به این نکته می‌انجامد که اشیا دو بُعد دارند: نخست بُعد نظری اشیا؛ یعنی آن بُعد از اشیا که در درون مفاهیم و نظریات ما قرار گرفته‌اند. البته این دو بُعد به هم پیوسته‌اند و مفاهیم ما از واقعیت و جهان به شیوه مفهوم‌سازی‌مان پیوسته‌اند. (Gardiner, 2000: 154)

رئالیسم متافیزیکی، به تعبیر پاتنم، مدلی برای ارتباط یک نظریه با کل یا بخشی از جهان است؛ دقیقاً به همان معنایی که «برخورد توپ‌های بیلارد» مدلی برای فهم رفتار گازها است. و پاتنم ادعا می‌کند که این مدل نامنسجم است. او این مدل را با نمودار زیر توضیح می‌دهد:

جهان



در این نمودار میان هر ترم (term) در زبان و بخشی از جهان ارتباط وجود دارد. اشکال داخل مستطیل اجزا و بخش‌های جهان را نشان می‌دهند و کوتاه‌نوشت‌های T_1 و T_2 و... ترم‌های متعلق به زبان‌اند. (Putnam, 1979: 124)

این رابطه میان ترم‌ها و جهان خارج (رابطه دلالت) از راه صدق تعیین می‌شود. فهم یک ترم مانند T_1 ، عبارت از معرفت به بخشی از جهان است که آن ترم بر آن دلالت دارد. و یا به تعبیر دیگر، فهم شرط لازم و کافی دلالت آن بر آن بخش از جهان است. این تعبیر دوم را طرفداران رئالیسم متافیزیکی در گذشته به کار برده‌اند، ولی پاتنم تعبیری حداقلی را به کار می‌برد. تعبیر حداقلی به رابطه زبان و جهان مربوط می‌شود. از لحاظ حداقلی، برطبق مدل رئالیسم متافیزیکی باید رابطه‌ای معین دلالت میان ترم‌های زبان L و بخش‌های جهان وجود داشته باشد، خواه اینکه فهم زبان L عبارت از معرفت به آن رابطه باشد و خواه نباشد. این تصویر، دو تفاوت عمده با رئالیسم درونی دارد: اولاً، این تصویر را، طبق فرض، می‌توانیم در مورد همه نظریات درست به یکباره به کار بندیم، ثانیاً، جهان طبق این فرض از هر بازنمایی خاص که از آن در اختیار داریم

مستقل است. البته این نکته کاملاً مقبول است که از بازنمایی جهان به صورت درست اصلاً ناتوان باشیم. (Ibid, 125)

مهم‌ترین پیامد رئالیسم متافیزیکی این است که صدق یک ویژگی کاملاً غیر معرفتی (non-epistemic) است؛ یعنی به رابطه معرفت ما با جهان خارج مربوط می‌شود.

در این دیدگاه، اثبات شدن یک نظریه به معنای صدق آن نیست؛ یعنی ممکن است نظریه‌ای اثبات شود ولی در واقع درست نباشد. به تعبیر پاتنم، ممکن است ما مغزی در لوله آزمایش باشیم و از این رو، ممکن است نظریه‌ای که از نظر سود عملی و زیبایی درونی و مقبولیت و سادگی غیر ایده‌آل است، در واقع دروغ باشد. این ویژگی، وجه امتیاز رئالیسم متافیزیکی از رئالیسم پیرس (Peirce) است که برطبق آن، یک نظریه ایده‌آل وجود دارد. پاتنم تلاش می‌کند که این ادعای رئالیسم متافیزیکی را نقد کند. (Ibid)

استدلال مدل - نظری

مهم‌ترین دلیل پاتنم بر رئالیسم درونی، «استدلال مدل - نظری» (Model-theoretic argument) نام دارد. این استدلال برپایه این فرض صورت می‌گیرد که هر نظریه منسجم می‌تواند یک مدل داشته باشد براساس قضیه لونه‌های اسکولم (Löwenheim-Skolem theorem) می‌توانیم مدل‌های بی‌شماری پیدا کنیم که با آن مدل در تعداد اعضای اصلی یکسان باشد.

حال در نظر می‌گیریم که یک نظریه ایده‌آل از لحاظ معرفتی وجود دارد؛ از این جهت که: اولاً، تمام قیود نظری؛ از قبیل کامل بودن، سازگار بودن، زیبایی و سادگی و غیره را برآورده می‌سازد و ثانیاً، تمام قیود عملی را برآورده می‌سازد؛ یعنی همه جملات آن در برابر واقعیت‌های تجربی خاصی قرار دارند. از آنجا که T سازگار است باید مدلی داشته باشد و مدل‌های بی‌شماری می‌توانیم بیابیم که با این مدل در اعضای اصلی مشترک باشند. یکی از این مدل‌های نظریه را انتخاب می‌کنیم. میان اعضای این مدل و اشیای موجود در جهان خارج باید تناظر یک به یک در کار باشد؛ یعنی باید هر عضوی با یک شیء در جهان خارج و هر شیء در جهان خارج با عضوی از این مدل مرتبط باشد.

رئالیست متافیزیکی قایل است که یک نظریه کامل وجود دارد. این نوع نظریه مجموعه‌ای از جملات راست در زبان را شامل می‌شود. اما این نظریه می‌تواند تعابیر (interpretations) مقبول بی‌شماری داشته باشد که همه قیود عملی و نظری را برآورده می‌سازند. یک جمله راست باید در تمام این تعابیر راست باشد. درواقع، هر مدلی تعبیری از این نظریه کامل است و جمله مذکور در تمام این مدل‌ها باید راست باشد.

نقد پاتنم بر رئالیسم متافیزیکی این است که با توجه به نکات فوق، از کجا پی می‌بریم این جمله بدین معنا راست است که تنها در یک تعبیر مورد نظر راست است؟ یعنی از کجا می‌دانیم که این جمله تنها در یک تعبیر مقصود راست است؟ پاسخ پاتنم این است که تنها به کمک قیود عملی و نظری می‌توانیم پی ببریم که تعبیری بر دیگر تعابیر تفوق دارد و جمله مذکور در آن راست است. همچنین از کجا پی می‌بریم که واژه‌هایی که در یک نظریه آمده‌اند بر اشیای معین عینی دلالت دارند؟ تنها به کمک قیود عملی و نظری می‌توانیم بگوییم که این واژه‌ها بر اشیایی معین در جهان خارج دلالت دارند. اما این نکته به ضرر رئالیسم متافیزیکی تمام می‌شود؛ زیرا این قیود نمی‌توانند تعابیر نامقصود را کنار بزنند و تنها یک تعبیر مقصود را به دست دهند و نظریه T در هر مدلی که این قیود را برآورده سازد راست است.

استدلال فوق مناقشات بسیاری را برانگیخته است. برخی از نکاتی که در این میان به تفصیل مورد بحث گرفته‌اند عبارت‌اند از:

۱. نقش قیود عملی و نظری: آیا این قیود نمی‌توانند تنها یک تعبیر را معین کنند و ترجیح آن را بر دیگر قیود نشان دهند؟ به نظر پاتنم، این قیود چنین توانایی ندارند، ولی طرفداران رئالیسم متافیزیکی ادعا می‌کنند که آنها می‌توانند یک تعبیر را مرجح سازند.

۲. تحلیل نظریه ایده‌آل: استدلال پاتنم نشان نمی‌دهد که نظریه ایده‌آل ناممکن است و از این گذشته، تحلیل‌های متفاوتی از ایده‌آل بودن نظریه در میان فلاسفه علم وجود دارد که در استدلال فوق تاثیر می‌گذارد.

۳. وجود تعابیر متفاوت: استدلال مدل - نظری تنها در صورتی رئالیسم متافیزیکی را رد می‌کند که یک نظریه ایده‌آل بیش از یک تعبیر داشته باشد. بنابراین، دست‌کم باید دو تعبیر متفاوت از چنین نظریه‌ای در کار باشد. اما خود مفهوم تعبیر مبتنی بر این نکته است که چیزی بیرون از دو

تعبیر در کار باشد که تعبیر گوناگون با آن سنجیده شوند. آن چیز بیرونی باید ثابت باشد و این نکته با نظر پاتنم منافات دارد. مثلاً دو تعبیر I_1 و I_2 را داریم. تعبیر I_1 می‌گوید که x در برابر a قرار گرفته و تعبیر I_2 می‌گوید y در برابر a قرار گرفته است. پیدا است که a بیرون از دو تعبیر مذکور و ثابت است. از این رو می‌توانیم آن را با دو تعبیر گوناگون نشان دهیم. نکات دیگری هم در نقد پاتنم مطرح شده که بررسی آنها و پاسخ‌های پاتنم مجال دیگری می‌طلبد.

استدلال از راه هم‌ارزی

استدلال دیگر پاتنم، استدلال از راه هم‌ارزی (equivalence) نام دارد. او این استدلال را با مثال ساده توضیح می‌دهد. جهان ممکن با یک خط راست را در نظر بگیرید و فرض کنید دو نظریه، یا به تعبیر وی دو داستان، دربارهٔ این جهان داریم: نظریه اول (T_1) که اظهار می‌دارد این خط از نقاط تشکیل شده است و می‌توانیم آن را به نقاط بی‌شماری تقسیم کنیم. به عبارت دیگر، این نظریه می‌گوید که این خط بخش‌هایی دارد و بخش‌های آن نیز نقطه‌اند. نظریهٔ دوم (T_2) هم اظهار می‌دارد که این خط از خطوط تشکیل شده است و بخش‌های آن امتداد دارند. این دو نظریه با هم ناسازگارند و ممکن نیست هر دو با هم راست باشند. بنابه رئالیسم متافیزیکی، باید این جهان به‌گونه‌ای باشد که یا درواقع نقاطی وجود داشته باشند و یا درواقع بخش‌هایی وجود داشته باشند که خود طول و امتداد دارند. حال اگر درواقع، این جهان از نقاط تشکیل شده باشد T_2 نادرست است و اگر از بخش‌های دارای استدلال تشکیل شده باشد T_1 نادرست است. (Putnam, 1978: 130-1)

پیدا است که ما دقیقاً نمی‌دانیم در این جهان چه خبر است و آیا واقعاً این جهان از نقاط تشکیل شده است یا از بخش‌های دارای امتداد؟ تنها چیزی که دربارهٔ این جهان می‌دانیم این است که از خطی تشکیل شده است که دارای بخش‌هایی است. دلایل ما برای پذیرش T_1 از دلایلمان برای پذیرش T_2 نه بهتر است و نه بدتر. در نتیجه، هیچ شهادتی به نفع یکی از دو نظریه وجود ندارد و T_1 و T_2 به‌طور یکسان راست یا خوب‌اند. اما اگر هر دو نظریه به‌طور یکسان راست‌اند،

در این صورت تنها یک نظریه کامل و راست درباره جهان - چنان که رنالیسم متافیزیکی ادعا می‌کند - وجود ندارد.

به طور طبیعی سه دیدگاه ممکن در مورد امکان وجود نظریات ناسازگار هم‌ارز میان معرفت‌شناسان مطرح شده است که عبارت‌اند از: (۱) درواقع، تنها یکی از دو نظریه T_1 و T_2 راست و دیگری دروغ است. (۲) T_1 و T_2 (و به طور کلی نظریات هم‌ارز ناسازگار) جهان‌های متفاوتی را توصیف می‌کنند. T_1 جهان ممکن W_1 و T_2 جهان ممکن W_2 را توصیف می‌کند. (۳) تنها یک جهان وجود دارد که ممکن است به شیوه‌های دقیقاً ناسازگار توصیف شود؛ یعنی ممکن است نظریه‌های کاملاً ناسازگار، مانند T_1 و T_2 ، این جهان را به نحو دقیق توصیف کنند. تفاوت این سه دیدگاه در این است که: اولاً، مطابق دیدگاه اول و دوم، می‌توانیم قایل باشیم که تنها یک نظریه راست وجود دارد، ولی برطبق دیدگاه سوم نمی‌توانیم این ادعا را بپذیریم که تنها یک نظریه راست وجود دارد و کاملاً امکانپذیر است که نظریه‌های راست کاملاً ناسازگاری وجود داشته باشیم. ثانیاً، دیدگاه دوم، برخلاف دو دیدگاه دیگر، کثرت‌گرایی هستی‌شناختی (ontological pluralism) را می‌پذیرد و به وجود جهان‌های متعدد قایل است.

گودمن (Goodman) دیدگاه دوم را می‌پذیرد. اگر دو نظریه هم‌ارز، ولی ناسازگار داریم باید دو جهان W_1 و W_2 را فرض بگیریم که نظریه اول W_1 را و نظریه دوم W_2 را دقیقاً توصیف می‌کند. جهان‌ها به نظریه‌ها وابسته‌اند. یا به تعبیر دیگر، نظریه‌ها جهان‌ها را خلق می‌کنند. گودمن می‌پذیرد که تنها یک نظریه می‌تواند راست باشد، ولی جهان‌ها (و به طور کلی، واقعیت) را مستقل از اذهان نمی‌داند. جهان‌های جداگانه‌ای وجود دارند که مملو از اشیا وابسته به اذهان‌اند. گاردینر (Gardinaer) دیدگاه گودمن را به این نحو نقد کرده است که به نظر می‌رسد ما در ظاهر در هر دو جهان به سر می‌بریم؛ چراکه ما درباره هر دو جهان نظریه‌هایی را پیش می‌کشیم و حال آنکه ما تنها در یک جهان به سر می‌بریم. بنابراین، کثرت‌گرایی هستی‌شناختی در چارچوب متافیزیک رنالیستی، دست‌کم برخلاف شهود ما است.

استدلال پانتم درحقیقت بر سه ادعا که رنالیست متافیزیکی آنها را پذیرفته است مبتنی است.

(۱) ادعای وجودی: دست‌کم دو نظریه T_1 و T_2 وجود دارند یا می‌توانند وجود داشته باشند

که با هم ناسازگار، اما از نظر تجربی هم‌ارزند.

(۲) ادعای حقیقت‌نمایی: صدق یک نظریه توسط شهادی که بر آن داریم تعیین می‌شود.

(۳) ادعای یکتایی: دقیقاً یک نظریه راست و کامل وجود دارد که نحوه وجود جهان را

توصیف می‌کند.

هر سه ادعا تاریخچه‌ای طولانی دارند و بر سر آنها نزاع‌های فراوانی صورت گرفته است. پوزیتیویست‌های منطقی براساس اصل تحقیق‌پذیری (verification principle) می‌گفتند معنا به همان نتایج تجربی تقلیل و تحویل می‌یابند و بلکه معنا چیزی جز این امور نیست. در نتیجه، اگر دو نظریه از لحاظ نتایج تجربی یکسان باشند، از لحاظ معنا هم یکی خواهند بود. در این چارچوب، هر دو نظریه‌ای که هم‌ارزند، از لحاظ شناختی (cognitively) نیز هم‌ارزند. اما فلاسه با رد اصل تحقیق‌پذیری به‌طور ضمنی این نکته را نیز پذیرفتند که هم‌ارزی تجربی مستلزم هم‌ارزی شناختی نیست.

ادعای حقیقت‌نمایی

ادعای حقیقت‌نمایی با تقریر رئالیست متافیزیکی از صدق تهافت دارد؛ چراکه طبق برداشت رئالیستی صدق مطابقت نظریه با عالم خارج است، ولی برطبق ادعای حقیقت‌نمایی، یک نظریه در صورتی راست است که شهادی تجربی بر آن در کار باشد. از این‌رو ممکن است دو نظریه سازگار، هر دو از لحاظ شاهد تجربی راست باشند. اما برطبق رئالیسم متافیزیکی، اگر دو نظریه ناسازگار باشند، حتی اگر از لحاظ تجربی هم‌ارز باشند، در نهایت یکی از آنها راست است. تهافت این نوع رئالیسم با ادعای حقیقت‌نمایی از این جهت است که بر دو برداشت کاملاً متفاوت از صدق مبتنی شده‌اند. به عبارت دیگر، ادعای حقیقت‌نمایی، صدق را منوط به وجود شاهد تجربی بر جملات نظریه می‌داند، ولی رئالیسم متافیزیکی، صدق را منوط به مطابقت نظریه و جهان می‌داند. در نتیجه، ادعای حقیقت‌نمایی گونه‌ای دیدگاه آنتی‌رئالیستی است و پاتنم با تکیه بر آن به نفع آنتی‌رئالیسم استدلال می‌کند و استدلال گونه‌ای مصادره به مطلوب را دربر دارد.

تفاوت بنیادین رئالیسم متافیزیکی با ادعای حقیقت‌نمایی در این است که برطبق این رئالیسم میان صدق یک نظریه و مقبولیت آن تفاوت وجود دارد. با وجود شواهد تجربی نظریه مقبولیت می‌یابد، اما باز ممکن است راست نباشد. البته پیدا است که اگر نظریه‌ای راست باشد، باید شرایط

خاص مقبولیت را هم برآورده سازد. ولی فراهم آمدن این شرایط تنها رهنمونی به صدق است، نه اینکه خود صدق با آن شرایط یکی باشد.

ادّعی وجودی

بنا به اصل عدم تعین (underdetermination) کواین، وجود تعدادی شواهد تجربی مبنایی برای تأیید یک نظریه یا صدق آن نمی‌شود. در نتیجه، این اصل با ادّعی وجودی همخوان است. زیرا بر طبق ادّعی وجودی، دست‌کم دو نظریه می‌توانند از لحاظ تجربی هم‌ارز، ولی ناسازگار باشند. کواین اصل عدم تعین را مبنای مناسبی برای ادّعی وجودی می‌داند. او می‌گوید:

ممکن است نظریه‌های فیزیکی با یکدیگر ناسازگار باشند، و در عین حال با تمام داده‌های ممکن در وسیع‌ترین معنا همخوان باشند. به تعبیری، ممکن است آنها از لحاظ منطقی ناسازگار، و از لحاظ تجربی هم‌ارز باشند. این نکته‌ای است که من عموماً آن را می‌پذیرم. (Quine, 1970:

175)

برخی دیگر از فلاسفه با نظر کواین موافق نیستند. مثلاً تنانت (Tennant) اظهار می‌دارد که هیچ دلیلی بر وجود چنین نظریاتی (ناسازگار و هم‌ارز از لحاظ تجربی) در کار نیست. (Tennant, 1987: 29-30). در مقابل لائودن (Laudan) و لپلین (Leplin) و نیز بوید (Boyd) قایل‌اند که همان‌طوری که آزمودن نظریه‌ها صرفاً با در نظر گرفتن نتایج تجربی صورت نمی‌گیرد و برای انجام این مهم، باید طیف گسترده‌ای از شرایط زمینه‌ای و فرضیه‌های کمکی را در نظر گرفت، همچنین یافتن نظریاتی که هم در نتایج تجربی و هم در فرضیه‌های کمکی توافق داشته باشند غیرممکن است. در نتیجه، نظریه‌هایی که در ظاهر از لحاظ تجربی هم‌ارزند و بر فرضیه‌های کمکی خاصی مبتنی شده‌اند، وقتی مجموعه‌ای از فرضیه‌های کمکی متفاوت را در نظر می‌گیریم هم‌ارز به نظر نمی‌آیند.

گاردینر نظر لائودن و لپلین را موّجه نمی‌داند. ممکن است نظریاتی براساس ملاحظات اولیه، از لحاظ تجربی هم‌ارز باشند، اما با تغییر شرایط زمینه‌ای، هم‌ارز نباشند، اما باز هیچ تضمینی در کار نیست که بر طبق این شرایط دوم نظریات هم‌ارز تجربی پیدا نشوند. به عبارت دیگر، ممکن است T_1 و T_2 از لحاظ تجربی در t_1 هم‌ارز تجربی باشند، اما با تغییر شرایط زمینه‌ای مربوط به T_1

هم‌ارز نباشند. اگر فرضیه‌های کمکی، اطلاعات زمینه‌ای باشند و جزئی از خود نظریه در نظر گرفته نشوند، تغییر آنها موجب به‌وجود آمدن نظریه‌ای جدید نمی‌شود.

منابع

- Gardiner, Mark Quentin. 2000. *Semantic Challenges to Realism*, Canada: University of Toronto Press.
- Hacking, Ian. 1983. *Representing and Intervening*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. 1979. *Meaning and Moral Sciences*. London & New York: Routledge & Kegan Paul.
- Quine, W. V. O. 1970 "On the Reasons for Indeterminacy of translation" in *The Journal of Philosophy*. 67: 178-83.

۱۴

ذهن

پاییز ۱۳۸۴ / شماره ۲۳